

یک تجربه

دخترها تسلیم نمی‌شوند

الهام نظری

مدت‌ها قبل وقتی با دکتر گلچهره سهراب، صحبت می‌کردیم به نظرمان رسید که قهرمان‌های تمام کتاب‌ها و کارتون‌های کودکی‌مان زنانی بوده‌اند که سرنوشتشان را دیگران برایشان رقم می‌زدند. انکار برای آنها این گزینه که خودشان تلاش کنند و زندگی‌شان را بسازند وجود نداشت. آنها باید صبر می‌کردند تا شاهزاده رؤیاهای با اسب سفیدش بیاید و بردشان و تا آن زمان اصلا کار و رؤیای دیگری نداشتند. یک‌دفعه گلچهره گفت که تازگی کتابی درآمده که قهرمان قصه‌هایش زنانی هستند که زندگی‌شان را خودشان ساخته و تمام سدهای جلوی راهشان را شکسته‌اند. او این کتاب را برایم هدیه گرفت. ذوق‌زده شدم. همان کتابی بود که باید در کودکی‌ام برایم می‌خواندند، اما مشکلی وجود داشت.

قهرمانان این کتاب با الگوهای غربی انتخاب شده بودند و شرایط و خاستگاه اجتماعی‌شان با دختران ما فاصله داشت. همان‌جا بود که ایده تأسیس کانال تلگرامی «دخترها تسلیم نمی‌شوند» به ذهنمان رسید. با خودمان گفتیم این‌همه زن توانا و موفق در ایران هستند که در همین خاک به دنیا آمده و بزرگ شده و در همین شرایط کارهای بزرگ کرده‌اند، پس چرا داستان زندگی آنها را برای دخترانمان ننویسیم که هر شب قبل از خواب یکی‌شان را بخوانند و رؤیای فتح قله‌ها به دست خودشان را بسازند. کانال و صفحه اینستاگرام را ساختم و کار را با ترجمه تعدادی از متن‌های کتاب خارجی شروع کردم. بعد کم‌کم شروع به نوشتن سرگذشت زنان ایرانی کردیم و گروهمان بزرگ‌تر شد و خوشبختانه استقبال خوبی هم اتفاق افتاد. مداران زیادی به ما پیام دادند که هر شب یکی از قصه‌های ما را برای دخترانشان می‌خوانند و دخترانی که از ما می‌خواستند سرگذشت زندگی قهرمانشان را برایشان بنویسیم.

آن‌قدر پیام‌های دلگرم‌کننده گرفتیم که با عشق و بی‌هیچ چشمداشتی به تلاشمان ادامه دادیم. همین استقبال باعث شد به فکر بقیتم که برای متن‌ها تصویرسازی کنیم و آنها را در قالب یک کتاب به چاپ برسانیم. دیگر آن آدم‌های قبلی نیستیم. دیگر هیچ کاری به نظر ما غیرممکن نمی‌آید، ما به زن‌بودنمان افتخار می‌کنیم و می‌دانیم که دنیا با تلاش ما و دخترانمان جای بهتری خواهد شد.

شرق روزنامه

www.sharghdaily.ir

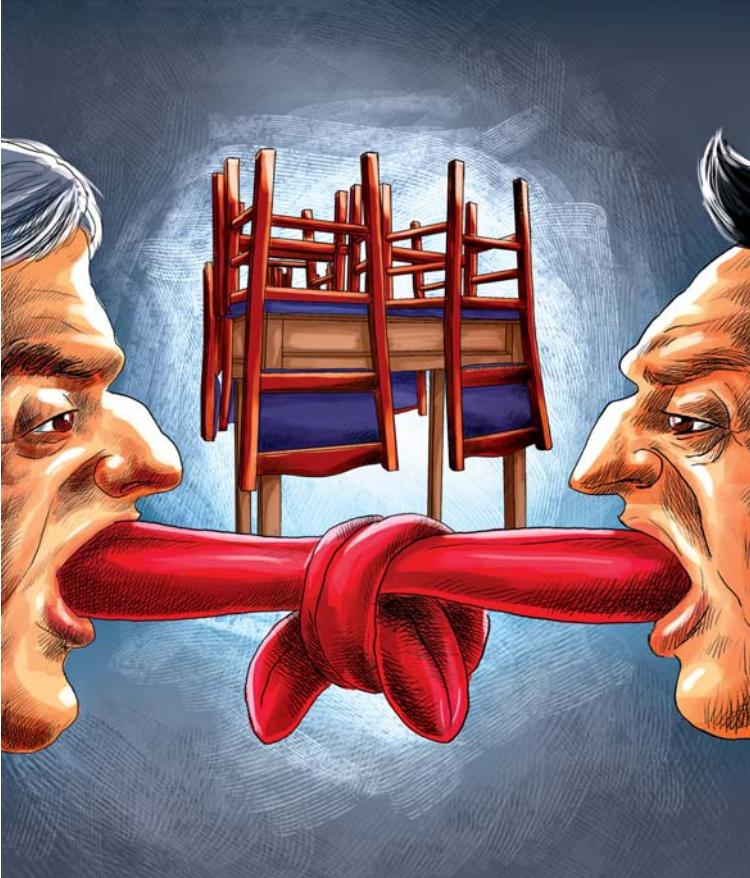
پنجشنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۷ • ۹ شعبان ۱۴۳۹ • ۲۶ آوریل ۲۰۱۸ • سال پانزدهم • شماره ۳۱۳۳ • ۱۶ صفحه • اذان ظهر تهران ۱۳:۰۲ • اذان مغرب ۲۰:۰۶ • اذان صبح فردا ۴:۴۵ • طلوع آفتاب ۶:۱۷

روزنامه‌فرو

کارتون خواب

جلال پیرمرز آباد

ظریف: ما در منطقه از نبود گفت‌وگو رنج می‌بریم



طرح جمع آوری غذاهای سالم و دست نخورده شما از مجالس و میهمانی‌ها جهت رساندن به افراد بی خانمان و نیازمند شهر تهران شماره تماس ۵۵۷۳۹۹۵۶

سلام به فردا

ما فلسطینی‌ها قربانی هستیم

رشید مشهور اوی



ارتباطی خوبی باشد میان ما فلسطینی‌ها و دنیا برای اینکه داستان‌هایمان را از طریق هنر بگوییم و مضامین انسانی را بیان کنیم، چون سیاست که همیشه سر جایش هست و ۷۰ سال است که هست. این کافی نیست که بگوییم ما قربانی هستیم و تحت اشغال اسرائیلی‌ها

قرار داریم و علیه اشغالگران می‌جنگیم... همه اینها را می‌دانیم، ولی مسئله‌ای که باید مطرح کنیم این است که فلسطینی‌ها چه کسانی هستند؟ این همان چیزی است که قصد دارم نشان بدهم؛ به همه مردم دنیا و همچنین به مردم ایران.
❖ فیلم‌ساز مشهور فلسطینی، سازنده «زنده از فلسطین»، «عرفات، برادر من»، «جشن تولد لایلا» و «نامه‌هایی از الیرموک»

روایت

الیور استون تاکسی می‌گیرد!

میلاد بهشتی - عکاس



مثل همیشه که چشم‌هامو باز کردم، کوشی رو برداشتم و پیام‌هایی که در فاصله چهار صبح که فرستادن عکس‌های جشنواره تمام شده بود و خوابیده بودم تا این‌موقع که ۱۱ صبح بود، رو خوندم. بعد از چندتاییه توی کانال سی‌وششمین جشنواره جهانی فیلم فجر، ویدئوی کوتاهی از حضور الیور استون در پردیس چارسو دیدم. سرشناس‌ترین میهمان جشنواره سی‌وششم، سرزده و بدون انتشار خبر قبلی زمان حضورش، وارد کاخ جشنواره شده بود. به‌سرعت آماده شدم و برخلاف همیشه بدون خوردن صبحانه، به‌سرعت از خانه خارج شدم و به سمت پردیس چارسو حرکت کردم. وقتی رسیدم، چند عکاس در کنار هم مشغول صحبت بودند و ظاهراً هیچ‌کدام در مدت کوتاه حضور کارگردان مشهور آمریکایی نتوانسته بودند عکس‌های زیاد جالبی بگیرند. در حین صحبت با معدود عکاس‌هایی که از زمان حضور استون باخبر شده بودند، از روزنامه تماس گرفتند و گفتند که به احتمال خیلی زیاد عکس حضور الیور استون در ایران، عکس صفحه اول روزنامه فرداست. به ستاد خبری جشنواره رفتم و بعد از کمی پرس‌وجو، بهترین عکسی که پیدا کردم عکس حضور چندتاییه‌ای استون روی استیج قرمز رنگ جشنواره بود. درحالی‌که دست‌هایش را باز کرده؛ یک عکس معمولی که زیاد برای روی جلد روزنامه مناسب نبود. تنها راهی که در این شرایط به ذهنم می‌رسید این بود که هرچوری شده بتوانم پیدایش کنم و از او یک عکس خوب بگیرم. تقریباً در عرض ۱۰ دقیقه با چندتا از مدیران جشنواره صحبت کردم و همگی گفتند که امکان ثبت چنین عکسی وجود ندارد. با یکی از بچه‌های بخش بین‌الملل جشنواره تماس گرفتم و او هم جواب نداد. چنددقیقه گذشت و تقریباً ناامید شده بودم که خودش تماس گرفت. جریان را گفتم و اصرار کردم که حتی برای دودقیقه هم که شده در هرجایی که ممکنه، باید از الیور استون عکس بگیرم. در یک رستوران لاچرری مشغول صرف ناهار بودند. گفت از خودش می‌پرسد و خبر می‌دهد. منتظر خبر ماندم. درحالی‌که وزیر آموزش‌وپرورش و چند نفر از اعضای شورای شهر قرار بود برای بازدید از جشنواره به چارسو بیایند و یک درصد هم احتمال نمی‌دادم بتوانم عکس جالبی از الیور استون؛ مثلاً جلوی ساندویچی شاپور یا اسم باگلاس‌ترش اغذیه فرد بلوار! در نزدیکی هتل محل اقامتش بگیرم، راه افتادم. با اینکه باران شدیدی می‌بارید، موتور گرفتم و قبل از آنها خودم را به هتل رساندم. بعد از چنددقیقه انتظار رسیدند. دوربین‌را درنیاردم تا اجازه عکاسی بگیرم. جلورفتم و به مترجم گفتم یک عکس خوب برای صفحه اول روزنامه فردا لازم داریم. استون گفت: از همون عکس‌های روی استیج جشنواره استفاده کنید. گفتم: اون عکس‌ها زیاد خوب نیستند. گفت: پس باید منتظر بمونی تا اتاقم رو عوض کنم و لباس مناسب بپوشم. گفتم منتظر می‌مونم. روی میل لابی نشستم و خبرها و مصاحبه‌های جدید استون رو سرچ کردم. جایی گفته بود که اغلب فیلم‌ها ایرانی خیلی خسته‌کننده و ملال‌آور هستند و نمی‌دانم چرا جشنواره‌های دنیا به آنها جایزه می‌دهند! یا خواندنش کمی استرس گرفتم. می‌شدم تا بهترین محل در نزدیکی هتل برای عکس گرفتن را پیدا کنم. همه‌جیز را در ذهنم مرور کردم تا در کمترین زمان بتوانم چند فریم عکس خوب بگیرم. حدود یک ساعت بعد استون برگشت. گفتم: برویم وسط بلوار عکس بگیریم. گفت: نه! همین‌جا جلوی پرچم کشورها که روی میز جلوی پذیرش هستند خوبه! گفتم: به عکسی احتیاج داریم که نشون بده شما به ایران آمده‌اید. با انگلیسی دست‌وایشکسته و پاتویمیم به او فهماندم که وسط بلوار خیلی خوب و فشنگ است برای عکسی که می‌خواهیم. گفت وسط بلوار مردم جمع می‌شوند تا با من عکس بگیرند و فقط دودقیقه‌ه می‌آیم جلوی هتل. با اینکه تمام برنامه‌ریزی‌هایم به‌هم خورده بود، ولی چارهای جز قبول‌کردن نداشتم. تا جلوی در هتل با هم رفتم. به آسمان اشاره کرد و گفت بارون میاد. قبل از اینکه چیزی بگویم، به‌سرعت رفتم و از قسمت پذیرش هتل دوتا چتر گرفتم و برگشتم؛ به چتر سفید و به چتر سیاه. در آن لحظه اصلا مغرم کار نمی‌کرد که کدام رنگ برای عکاسی بهتره. به او گفتم: Black Or With؟ گفت: «جوجه»، «موتلد چهارم زوئیه»، «جی‌اف‌کی»، «قاتلین بالفطره»، «نیکسون» و «اسنودن» دوربین را گرفت و بعد از دیدن عکس‌ها با بی‌حوصلگی گفت: دیگه چی می‌خوای؟ فهمیدم از عکس‌ها تقریباً راضی است و می‌خواهد برگردد به اتاقش. از او تشکر کردم و با اینکه حتی درخواست سلفی گرفتن یکی از کارکنان هتل را جلوی چشم خودم رد کرده بود، از او خواستم به عکس یادگاری با هم بگیریم و قبول کرد. بعد از عکس یادگاری خداحافظی کردم و با خوشحالی به سمت کاخ جشنواره برگشتم تا عکس‌ها را زودتر برای روزنامه بفرستم.

عکسم از الیور استون فردای روزی که عکس سعید مرتضوی به‌خاطر بازداشتش روی جلد روزنامه همشهری چاپ شده بود، با این تیتَر عکس یک صفحه اول شد: الیور استون در بلوار کشاورز درست چندساعت قبل از اینکه این فیلم‌نامه‌نویس و کارگردان بزرگ آمریکایی بعد از دیدن روزنامه، آن را به همسرش نشان داد و گفت عکسم چطوره؟ و همسرش گفت خوبه!

دختران انتظار

خانه‌ای بی صدای موتور خونه



بهاره رهنما

می‌دانم دوسالی است که ازدواج کرده و در خانه کوچکی که مال خودشان نیست زندگی می‌کند، صبور و خجالتی است. از او می‌پرسم: «مهم‌ترین آرزوی عمرت چیست؟» می‌خندد و می‌گوید: «آرزوهای الکی یا واقعی؟» می‌پرسم: «مگر آرزوی الکی هم داریم؟» باز می‌خندد و می‌گوید: «آره دیگه مثلاً اینکه ما خونه بخیرم آرزوی الکیه خب، با حقوقی که من و شوهرم می‌گیریم، ۳۰ سال دیگه هم پولمون به خرید خونه نمی‌رسه!» می‌گویم: «خب پس با این استدلال آرزوی واقعی چه‌جور آرزویییه؟» می‌گوید: «اینکه سلامت باشیم، خب اگر اتفاق خاصی نیفته، سلامتی؛ یعنی چون سلامتی احتمالش هست، واقعیه!» اما چون خونه‌خریدن احتمالش نیست آرزوی الکیه!» می‌گویم: «اما به گمان من آرزوی نشدنی وجود نداره»، می‌خندد و احتمالاً رویش نمی‌شود که بگوید چقدر از این حرف‌های زیبا شنیده، اما آنچه آرزویش بوده هرگز اتفاق نیفتاده! شاید هم برای همین مرز آرزوها را به آرزوهای الکی و واقعی تقسیم کرده. می‌پرسم: «چه تصویری از خانه آرزوهایت داری؟»، مکتی می‌کند و بعد می‌گوید: «دوست دارم پنجره داشته باشم، ما در دو اتاق کنار موتورخانه زندگی می‌کنیم، اغلب دوست دارم توی کوچه‌مان باشم، حتی تا صبح، بس که آن پایین حس خفگی می‌کنم، دوست دارم حیاط داشته باشم، حتی یک حیاط کوچولو، برای خودم که درش توی خانه خودم بار شود که بشود در باغچه‌اش سبزی‌خوردن بکارم» و من ادامه می‌دهم: «و شاید یک درخت بیدا» و او حرف من را تصحیح می‌کند که «نه کاج، کاج دوست دارم که همیشه سبز باشد. درخت‌هایی را که برگ‌هایشان می‌ریزد دوست ندارم، از آنها می‌ترسم» و ادامه می‌دهد: «آشپزخونه هم داشته باشم؛ آشپزخونه‌ای که فقط مال خودم باشد و شریکی نباشد!» بعد مکتی می‌کند و با احساس گناهی مشهود در چشم‌هایش به من نگاه می‌کند و می‌گوید: «اما نه اینا که گفتم زیاد شد، اگر قراره خدا بده بهمون، همون یک خونه ۴۰ متری هم باشه، اما فقط مال خودمون باشه، برای من حکم بهشت رو داره فقط یک جایی که بدونم اختیارشو دارم که شباً صدای موتورخونه تا صبح توی گوشم نباشه و پنجره داشته باشه؛ پنجره‌ای حتی خیلی کوچک، حتی رو به خونه روبه‌رویی، اما جلوت دیوار نباشه، همین از سرم زیاده!» به چشم‌های نگران و مضطربش نگاه می‌کنم، انگار جواب را از من می‌خواهد! طاقت نمی‌آورد و می‌گوید: «می‌دونم تا جووینم نمی‌شه، اگرم بشه دیگه من پیر شدم، وقتی گوشام انقدر سنگین شده که دیگه صدای هیچ موتورخونه‌ای اذیتم نمی‌کنه و چشمام انقدر ضعیفه که هیچ پنجره‌ای به دردم نمی‌خوره!» نگاهی به دستان ظریفش می‌کنم و تکرار می‌کنم: هیچ آرزویی غیرممکن نیست!

۸۰ ثانیه

از شوره سر تا عروسی



- دو عکس از مجموعه‌عکس‌های سفر مکرون به آمریکا، در یکی از آنها ترامپ در جریان دیدارشان، شوره‌های سر مکرون را از روی شانه‌اش می‌تکاند/ AFP
- همچنین با امضای ۸۵ هزار نفر، از جمله فعالان مدنی و خبرنگاران برای نصب مجسمه زنان نامدار در میدان پارلمان لندن در کنار مردان نامی این کشور، مجسمه میلی سنت فاوست، از رهبران جنبش زنان بریتانیا، در این میدان رونمایی شده است. نزدیک ۱۵۰

سال گذشته و فقط مجسمه مردها در این میدان نصب شده؛ وینستون چرچیل، مهاتما گاندی و هفت مجسمه دیگر. ترزا می با خوشحالی از رونمایی این مجسمه گفت: فاوست از تلاشگران حق رای در انگلیس برای زنان و سال‌ها سخنگوی طبقه کارگر بود و مجسمه‌اش در صدمین سالگرد اصلاحات در قانون انتخابات مردم در سال ۱۹۱۸ (که به زنان بالای ۳۰ سال حق رای اعطا می‌کند) نصب شد.

- ایندپندنت: یک مادر عکسی از یک کارت دعوت عروسی منتشر کرده که در آن از میهمانان خواسته شده قبل از ورود به عروسی دارو مصرف کنند تا در هنگام مراسم کسی عطسه نکند. این موضوع در سایتی به اشتراک گذاشته شده است و کاربران از دیدگاه‌های مختلفی به این درخواست عروس و داماد واکنش نشان داده‌اند. کسی گفته بود: «باید از این مراسم فرار کرد، دیگری گفته بود: «تا قبل از رسیدن به آن منطقه، کاملاً در محاصره کرده‌ها قرار می‌گیرید و این سبب می‌شود که با عطسه‌های مختلف عروسی را به‌هم بزنید». دیگری گفته بود: «من هرگز از میهمانانم نمی‌خواهم اول خودشان را درمان کنند بعد به عروسی من بیایند». بعضی از مردم این درخواست را غیرممکن دانستند و برخی آن را خنده‌دار. برخی توهین‌آمیز و برخی جز، حقوق دعوت‌کننده‌ها. یکی گفته بود: «عروس و داماد به میهمانان خود هشدار می‌دهند که آلرژی‌های آنها می‌تواند مراسم عروسی را خراب کند و این به اندازه کافی منصفانه است که خواستار مصرف داروهای خاص شوند. آنها پیشنهاد دادند که لافل عروس و داماد از اصطلاحی استفاده می‌کردند که کمتر تهاجمی باشد. طبق گزارش یک سایت آنلاین برنامه‌ریزی عروسی، محبوب‌ترین زمان برگزاری عروسی برای ۱۸ اگوست بوده، در میانه تابستان و در اوج گرما. طبق گزارش سایت‌های پزشکی در آن روزها از هر چهار نفر یک نفر آنها مبتلا به آلرژی هستند. البته این کارت دعوت ماجراها و تنش بسیاری را در بین کاربران شبکه‌های اجتماعی به‌همراه داشته است.